



درآمدی به

فلسفه دین

● علی اصغر حقदार



- درآمدی به فلسفه دین
- براین دیویس
- ترجمه: ملیحه صابری
- مرکز نشر دانشگاهی، ۷۸
- ۲۳۲ ص



جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، حاصل تحول و دگرگونی بزرگی است که نزدیک به چهارصد سال ذهن و زبان آدمیان و جوامع انسانی را در بر گرفته است؛ در جهان نوین، ذهن انسانی با تکیه بر پیش‌فرض‌های معرفتی و کنش اجتماعی خویش، تمامی پدیده‌ها را به موضوع (object) بررسی خود تبدیل کرده و هیچ زمینه‌ای را اعم از فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، هنری و دینی در این کنکاش‌ها از کند و کاو خردمندان فرود نگذاشته است؛ در این میان یافته‌های اعتقادی و باورهای دینی نیز از گزند ذهن‌اندیشی و کنجکاوی خرد مدرن به دور نمانده و انسان معاصر - بر خلاف قرون گذشته که در دین و دینداری می‌زیست - عرصه‌ی جدیدی را در پژوهش‌های فکری تحت عنوان «دین پژوهی» به وجود آورده است که در این تأملات «دین» به موضوع متحول شده است؛ ظهور این پدیده‌ی معرفتی بر پایه‌ی نگرش سوبژکتیویته‌ای است که نسب به تحول فلسفی در آموزه‌های فلسفه‌ی قرن شانزدهم مانند دکارت، لایب‌نیس، هیوم، کانت و... می‌برد. با این حال «دین‌پژوهی» در سیر تاریخی خود، چونان منظومه‌ای گسترش یافته و شامل اقسام معرفتی نظیر: «فلسفه دین»، «جامعه‌شناسی دین»، «روانشناسی دین»، «باستان‌شناسی دین»، «تاریخ ادیان» و... گردیده و امروزه در میان معارف بشری، خود معرفتی مستقل به شمار می‌رود.

انسانی و از باب تشبیه آفریننده به آفریدگان است؟ و... از مسائلی است که فلسفه‌ی دین به عنوان معرفتی درجه دوم و پسینی برعهده دارد. براین دیویس در فصل اول کتاب حاضر، با کاوش از شرایط تحقیق‌پذیری و ابطال‌پذیری گزاره‌ها پرداخته و با رویکردی پوپری به گزاره‌ی «خدایی وجود دارد» آن را ابطال‌پذیر و دارای معنا می‌داند. (ص ۱۴)

بر پایه‌ی این که می‌توان از مفهوم خدا به شکل معناداری سخن گفت، دیویس خواننده را به انتحای مختلف سخن گفتن از خدا می‌راند و دو نتیجه را از سخن گفتن درباره‌ی خدا به میان می‌کشد؛ مسأله‌ای که نویسنده در رابطه با سخن گفتن از خدا مطرح می‌کند، از مسائل قدیمی الهیات به شمار می‌رود. در الهیات اسلامی نیز از اولین بحث‌هایی که در میان متکلمان طرح شد، تنزیه خداوند از آفریدگان و تشبیه آن به مخلوقات بود. بلافاصله باید نکته‌ای را که در ابتدای مقاله مطرح کردیم یادآور شویم که رویکرد الهیات قدیم به این مسائل با رویکرد نوین اهل فلسفه‌ی دین از پایه متفاوت است. بهر حال مسأله تنزیه و تشبیه را دیویس از منظر ادبیات فلسفه‌ی بازسازی شده‌ی تحصلی قرن بیستم مطرح می‌کند و بر این نظر است که از منظر اثبات یا ابطال‌پذیری گزاره‌هایی که به این مسأله مربوط می‌شوند، می‌توان به نحو معناداری از تنزیه و تشبیه خداوند سخن گفت و گوینده این مسائل می‌تواند مراد خود را به نحو منطقی و استدلالی عنوان کند. (ص ۲۵)

در واقع دین اگر زمانی در الهیات خلاصه می‌شد و به کاوش از اوصاف و ویژگی‌های خداوند از منظری عقلی - نقلی می‌پرداخته در عصر جدید «الهیات» به موضوع جست و جوی عقلانی با ویژگی‌های متمایز تبدیل شد و گزاره‌های دینی و معیارهای دینداری به مسلخ نقد و بررسی برده شدند؛ در این دوران به تعبیر تیلیش دو نوع اصلی فلسفه‌ی دین به وجود آمدند که یکی از راه هستی‌شناختی به باورهای دینی می‌پردازد و دیگری از راه کیهان‌شناختی همین راه را پی می‌گیرد. (تیلیش ۱۳۷۶ / ص ۱۸) اینکه گزاره‌های دینی قابلیت تحقیق‌پذیری دارند یا مورد ابطال‌پذیری قرار دارند؟ چگونه می‌توان از خدا سخن گفت؟ براهین اثبات خدا از چه درجه‌ی منطقی و استدلالی برخوردارند؟ فرجام‌شناسی دینی تا چه حد قابل اثبات منطقی است؟ چه ارتباطی بین دین و اخلاق است؟ صفاتی که به خداوند نسبت می‌دهیم، تا چه حد زاینده‌ی فکری

مسأله‌ی شر از مسائلی است که سابقه‌ی طولانی در مباحث الهیات دارد و بر پایه‌ی تحول ذهنیت انسان معاصر، این مسأله نیز از حالت پیشینی سابق به مقام بحثی پسینی و متأخر تبدیل شده و تمامی متکلمان معاصر و صاحب نظران فلسفه‌ی دین اعم از متدینان و ملحدان به نحوی با مسأله شر، که در رابطه‌ی مستقیم با مسأله‌ی اثبات وجود خداوند قرار دارد، درگیری فکری و اعتقادی دارند؛ قدامی متکلمان، شر را منافی با صفت عدل الهی می‌دانستند و در صد دفاع از عدل الهی برمی‌آمدند؛ آنان شر را به گونه‌ای فلسفی و متافیزیکی توجیه می‌کردند؛ از جمله توجیهاات متکلمان اینکه شر امری عدمی است و یا اینکه شر قلیل است و یا شر امری مجعول بالتبع است و... در فرهنگ نوین غرب، خصوصاً در سده‌های اخیر، شر را معمولاً با سه صفت

دیگر از صفات الهی در تضاد می‌دانند و مستدلان چه ملحد و چه موحد می‌خواهند این تضاد را نشان دهند. آن صفات عبارتند از علم مطلق، قدرت مطلق و خیرخواهی مطلق الهی. بعضی از متکلمان در غرب می‌خواهند از وجود شر در عالم، متنافی الاجزاء بودن مفهوم خدا را به دست دهند. چرا که این مسأله با صفات الهی در تضاد است و وقتی شر وجود داشته باشد، موجودی با این صفات ممکن نیست.

اما بعضی دیگر از متکلمان جدید می‌خواهند بگویند شر، وجود خدا را یار می‌کند و یا نامتحمل می‌کند در حالی که مفهوم خدا را به عنوان مفهومی پارادوکسیکال تبدیل نمی‌کند. گروه اول وجود خدا را با واسطه نفی می‌کردند و گروه دوم این مفهوم را بی‌واسطه منتفی می‌دانند. از سوی دیگر، برخی صاحب‌نظران فلسفه‌ی دین، وجود شرور را با جمع سه صفت مذکور، ناسازگار می‌بینند و برخی تا جایی نظریات خود را پیش می‌برند که حتی با یکی از صفات سه‌گانه‌ی گفته شده، پدیده‌ی شر را منافی می‌بینند.

دیویس در فصل‌های چهارم - پنجم و ششم کتاب خود، به ادله‌ی اثبات باری می‌پردازد و با جداسازی دوگانه‌ی اصلی از براهین اثبات خداوند همانند پل تیلیش، یعنی براهین وجودی و براهین جهان‌شناختی، به تحولاتی که بعد از پدیداری فلسفه‌ی جدید غربی، الهیات عقلانی با آن‌ها درگیر بوده است، می‌پردازد. چالش دکارت و سپس کانت با برهان آنسلم تقریر ملکم از این برهان با توجه به اشکالاتی که فلاسفه‌ی تجربه‌گرا به آن وارد کرده‌اند، از مباحثی است که نویسنده در طی فصل چهارم با اشاره به نظر پلنتینجا، به طرح آن پرداخته است. (ص ۴۵) وی در نهایت نظریه‌ی خود را راجع به برهان وجودی اینگونه بیان می‌کند: «... این برهان ناموفق است. حداقل در صورت‌هایی که در این جا ملاحظه شد. چرا چنین است؟ در اصل به این دلیل که تعاریف فقط می‌توانند تا این مرحله کسی را جلو ببرند.» (ص ۶۰) وی که بر پایه‌ی انگاره‌ی اولیه‌ی خویش در رابطه با ابطال‌پذیری گزاره‌های دینی به این نظریه رسیده است، احتمال وجود برهان وجودشناختی محکمی را در آینده مردود نمی‌داند و معتقد است تا زمانی که آن برهان شکل نگرفته است، راه اثبات باری را در براهین جهان‌شناختی می‌جوید.

فصل پنجم درباره‌ی تقریرات مختلفی است که از براهین جهان‌شناختی در طول تاریخ فلسفه و الهیات به وجود آمده‌اند؛ آکویناس از جمله کسانی است که توانسته معروف‌ترین تقریر را از برهان جهان‌شناختی عرضه کند. به تعبیر نویسنده، آکویناس با تمسک به «دگرگونی» یا «حرکت و جنبش» به طریق علت و معلولی به اثبات باری تمالی می‌رسد؛ تحول بعدی این برهان را دیویس در فلسفه‌ی لایب‌نیس پی می‌گیرد که در نزد آن فیلسوف، عدم به جای وجود مورد بحث واقع می‌شود و وی با طرح این سؤال و پاسخ به آن که چرا وجود چیزی بر عدم آن چیز مرجح است، علتی در طبیعت دارد و این نتیجه‌ی این اصل مهم است که هیچ چیز بدون علت رخ نمی‌دهد و نیز این که چرا این شی به جای شی دیگری وجود دارد، باید دلیلی داشته باشد. (ص ۶۵) نویسنده بر پایه‌ی اشکالاتی که بر این برهان وارد شده، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا برهان جهان‌شناختی معقول است؟ و خود در جواب آن، رأی مثبت می‌دهد با این توضیح که این برهان برای اثبات علت اولای همه‌ی موجودات به نظر معقول می‌آید اما فی حد ذاته وجود خدا را با تمام صفاتی که گاهی به او نسبت می‌دهند، اثبات نمی‌کند. (ص ۸۰)

دیویس به واسطه‌ی اهمیت «برهان نظم»، آن را در فصل ششم مستقلاً مورد بحث قرار می‌دهد؛ از نظر نویسنده همه‌ی تقریرهای برهان نظم در دو نکته مشترک‌اند: (۱) جهان شامل مرتبه‌ی بالایی از نظم است. (۲) تبیین این نظم با استناد به علتی خارجی و هوشمند، معقول به نظر

می‌رسد. وی سپس به اشکالات هیوم و کانت بر برهان نظم می‌پردازد و همانند دیگر براهین اثبات باری، سخن از معقولیت آن به میان می‌آورد. (ص ۹۴) دیویس با گذر از بحث براهین خداشناسی، به تجربه‌ی شخصی از خداوند می‌پردازد و اعتقاد بدون واسطه به خدا یا دریافت شهودی - شخصی از آن را مطرح می‌کند؛ در این مسأله، دیویس با طرح و رد ایراداتی که بر تجربه‌ی شخصی از خدا وارد شده است، به تنزل تجربه‌ی شخصی از خداوند در حد دلیل میل می‌کند. (ص ۱۲۱)

دو فصل هشتم و نهم در کتاب دیویس، عهده‌دار بحث از صفات خداوند است و نویسنده با تمرکز بحث در صفات سرمدی و علم مطلق خداوند، به بحثی دیرینه، نگاهی نوین می‌اندازد؛ وی در رابطه با سرمدیت خداوند به این نتیجه می‌رسد که: (۱) منطقی است که فرض کنیم موجودی بی‌زمان هست. (۲) تصور خدای متغیر زمانمند جای ایراد دارد. (۳) منطقی است که فرض کنیم موجودات از طریق چیزی که بی‌زمان است و عالم است ایجاد شده‌اند. (ص ۱۳۱) دیویس در باب علم مطلق الهی، که از دیر زمانی ذهن حکیمان و فلاسفه را به خود مشغول داشته و در برهه‌ای از زمان نیز موجب پدیدآمدن جریانات سیاسی اجتماعی گردیده است، با طرح نظریات مختلف در آن، به این نتیجه می‌رسد که مطلقیت علم الهی، همانند بی‌زمانی او و به مانند دیگر مباحثی که در فصل‌های قبلی مطرح شده‌اند، بهره‌ای از معقولیت می‌برد. (ص ۱۴۵)

فصل دهم از کتاب حاضر، به بحث ارتباط اخلاق با دین پرداخته است. نویسنده برای این ارتباط سه صورت را مطرح کرده است: (۱) اخلاق به نوعی دین را تأیید می‌کند. (۲) اخلاق به نوعی مندرج در دین است. (۳) اخلاق و دین مخالف یکدیگرند. دیویس با بحث از تک‌تک این نظریات، در نهایت به این نظریه اشاره می‌کند که اخلاق و دین هیچ تعارضی با همدیگر ندارند و نمی‌توان به اخلاق گرایان بی‌دین و یا بی‌دینان اخلاق‌گرا معتقد شد. (ص ۱۶۷) دیویس در فصل یازدهم از کتاب خود، به بحث معجزه می‌پردازد و با تعریف آن به عنوان وقفه در نظم طبیعی حوادث جهان مادی، به طرح ایرادات و اشکالاتی اشاره می‌کند که از سوی فلاسفه و دیگر دانشمندان متوجه پدیده‌ی دینی معجزه بوده است. وی در نهایت این مسأله را نیز از منظر معقولیت می‌نگرد و بر این باور است که می‌توان از نظر عقلانی به تبیین معجزه پرداخت. (ص ۱۸۷)

فصل پایانی کتاب «درآمدی به فلسفه دین» بعد از یک دوره‌ی اجمالی از بحث‌های فلسفه‌ی دین، به مسأله‌ی فرجام‌شناسی و تبیین دنیای آخرت می‌پردازد و با طرح این نکته که این مسأله قدمتی به بلندی عمر خردورزی انسانی دارد، به طرح نخستین نظریات در فلسفه‌ی یونان نظیر افلاطون و ارسطو می‌نشیند. از نظر دیویس، فرجام‌شناسی عمدتاً حول دو نظر شکل گرفته است: نظریه اول معتقد به بقای نفس است و نظریه‌ی دوم بر عدم بقای نفس و حشر جسمانی تمایل دارد. (ص ۱۹۱) با طرح بحث «زندگی پس از مرگ» که شاید اهمیتی در حد جایگاه بحث از اثبات باری در فلسفه‌ی دین دارد، کتاب دیویس به پایان می‌رسد و خواننده را با رویکردی نوین به مباحث الهیات و دینی آشنا می‌سازد و راه را برای ادامه‌ی تحقیقات و مطالعات دیگر، در پیش روی محققان و پژوهشگران عرصه‌ی دین هموار می‌سازد.